

اوضاع سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی بلبیس: قدیم‌ترین کرسی ولایت شرقیه مصر

معصومه آبانگاه ازگمی^۱

(دریافت مقاله: ۹۵/۰۹/۱۵ - پذیرش نهایی: ۹۶/۰۳/۱۷)

چکیده

بلبیس، از توابع استان شرقیه مصر، شهری باستانی بر ساحل شعبه‌ای از نیل است که تا اواخر قرن ۴ق، به‌عنوان قصبه ولایت حوف شرقی و تا عصر ممالیک، مرکز اقلیم شرقیه بود. این شهر در دوره اسلامی از اهمیت سیاسی و نظامی فراوانی برخوردار بود و نام آن به‌عنوان لشکرگاه مصر و دروازه شام و نیز کانون شکل‌گیری دگرگونی‌های سیاسی مصر در کنار فسطاط و قاهره می‌آمد، اما با وجود اینکه از موقعیت اقلیمی مناسب و رفاه اقتصادی نسبی برخوردار بود، به‌سبب موقعیت سوق‌الجیشی‌اش، همواره عرصه تاخت‌وتاز لشکریان داخلی و خارجی قرار می‌گرفت. از این‌رو از پیشرفت‌هایی علمی و فرهنگی که سایر شهرهای مصر از آن بهره بردند، بازماند. از اوایل سده ۱۹م نیز، با انتقال مرکزیت استان شرقیه به زقازیق، اهمیت سیاسی و نظامی بلبیس کاهش یافت و شهرستانی از توابع استان شرقیه مصر شد. نوشتار حاضر می‌کوشد ضمن وصف موقعیت جغرافیایی و اقلیمی شهر و بیان تاریخ سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی آن، به بازسازی جغرافیای تاریخی این شهر، پردازد و تأثیر جنگ را در عدم شکوفایی فرهنگی شهر نشان دهد.

کلیدواژه‌ها: استان شرقیه، ایالت حوف شرقی، بلبیس، جغرافیای تاریخی، مصر.

The historical geography of Bilbeis

Masumeh Abanghah¹

(Received: 5 December 2016, Accepted: 7 June 2017)

Abstract

Bilbeis (also spelled Bilbays or Bilbīs) was an ancient city of "Eastern Province" of Egypt (Sharqīya) located in the eastern Nile River delta. The city was parish of the Eastern Hawf Province until the late 4th century AD, and it was the capital of the "Eastern Province" until Mamluk Sultanate period.

This city was significantly important in Political and military aspects during the Islamic age. It was known, like Cairo and Fustat, as military camp of Egypt and gateway of Levant. Although it had the advantages of suitable climate and economic prosperity, because of its strategic position, it was continuously invaded by attacking armies. So in comparison to other Egyptian cities, it was not culturally and scientifically developed.

In the beginning of 19th century, by capital transfer of Eastern Province to the Zagazig, the city lost its political and military priority and became an ordinary city of province.

This study advances our understanding of Bilbeis's historical geography by explaining the war effects on its cultural decline.

Key words: Historical geography, Bilbeis, Egypt, "Eastern Province" of Egypt

مقدمه

اگر جغرافیای تاریخی^۱ را مطالعه پدیده‌های تاریخی در ادوار مختلف و بازسازی محیطی در گذشته، با تکیه بر عوامل تأثیرگذار در تاریخ، مانند طبیعت، سیاست، و اقتصاد در نظر بگیریم (برای مطالعه بیشتر، نک: قرچانلو، ۸/۵/۱؛ قدامه بن جعفر، ۴۴-۵۰؛ خصباک، ۱۷-۱۹؛ تشنر و مقبول احمد، ۱-۲)، توجه به جغرافیای تاریخی سرزمین‌های اسلامی از جنبه‌های مختلف از جمله آشنایی با وضع فرهنگی و تمدنی شهرها، مفید خواهد بود. تردیدی نیست که مطالعه تاریخ و جغرافیای شهرهای اسلامی، می‌تواند عوامل مؤثر بر رشد یا انحطاط سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی شهرهای مسلمان‌نشین و علل توسعه علمی، فرهنگی، و آموزشی یا رکود و ایستایی برخی از آن‌ها را آشکار سازد. به نظر می‌رسد بروز جنگ، به‌ویژه در زمان‌های طولانی، همواره یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های تأثیرگذار بر انحطاط تمدن‌ها و مانع قابل‌توجهی در شکوفایی فرهنگی و علمی سرزمین‌های اسلامی بوده است؛ به‌گونه‌ای که گاه برخی شهرها، با وجود قرار داشتن در موقعیت مناسب اقلیمی و طبیعی و برخورداری از ظرفیت‌های لازم برای بهره‌مندی از پیشرفت‌های تمدنی، تنها به‌علت آنکه پیوسته عرصه تاخت‌وتازهای نظامی و هجمه‌های داخلی و خارجی قرار گرفته‌اند، از رشد علمی و فرهنگی بازمانده‌اند و به‌تدریج از دایره شهرهای متمدن و فرهیخته اسلامی خارج شده‌اند. بلبیس، شهر و شهرستانی در مصر، از جمله این شهرها است. پژوهش حاضر کوششی در بازسازی جغرافیای تاریخی این شهر از دوره فتح اسلامی تا پایان عصر عثمانی است.

مصر در دوره اسلامی مشتمل بر کوره‌های مختلفی بود. مقدسی (۱۹۳-۱۹۴) در قرن چهارم به هفت کوره (خوره) آن اشاره کرده است. سرزمین حوف، واقع در زمین‌های سمت راست نیل به سوی دریای چین، یکی از آن‌هاست که به دو کوره حوف شرقی و حوف غربی تقسیم می‌شود (همانجا). حوف شرقی شامل کوره‌های کوچک و بزرگی بود که با ضمیمه شدن بعضی از آن‌ها به بعضی دیگر وسعت بیشتری یافت. بلبیس^۲ از نواحی و قصبه حوف شرقی بود که از حدود قرن چهارم هجری به بعد، همزمان با ایام دولت فاطمیان، به‌سبب آنکه در جهت شرقی از وجه دریایی (بحری) مصر قرار داشت، به اقلیم شرقیه موسوم گشت (ابن‌عبدالحق بغدادی، ۱۲۲؛ قلقشندی،

1. Historical Geography.

2. Bilbays, Bilbis, Bulbays, Bilbeis, Belbis.

۶۷/۴) و قاعد و کرسی ولایت شرقیه شد (مقدسی، ۱۹۳-۱۹۴؛ سیوطی، ۲۹/۱). این شهر، که از زمان پیامبران بنی اسرائیل و پیش از آن قدمت داشت، در دوره اسلامی نیز، به دلیل قرار گرفتن در موقعیت جغرافیایی خاص خود، از جمله شهرهای مهم و استراتژیک مصر به شمار می‌رفت. بلبیس در مسیر جاده شام قرار داشت و به‌عنوان آخرین حد مصر از اهمیت شهرهای مرزی برخوردار بود. از سویی دیگر، به سبب آنکه در فاصله نسبتاً نزدیکی با فسطاط و قاهره، پایتخت‌های مصر اسلامی، واقع بود، همواره به‌عنوان لشکرگاه سپاهیان و توقفگاه حاکمان یا کانون شکل‌گیری قیام‌ها و مبارزات سیاسی و پناهگاه شورشیان علیه دستگاه حاکم به شمار می‌رفت. در واقع، بلبیس از جمله شهرهای اسلامی است که همواره نه‌تنها به دلیل اهمیت سیاسی و نظامی آن مورد توجه و عنایت حکام بوده است، بلکه به دلیل قرار گرفتن در موقعیت جغرافیایی و آب‌وهوایی مناسب، از رونق و آبادانی اقتصادی فراوانی نیز برخوردار بوده است؛ لکن به دلیل تحمل قرن‌ها تاخت‌وتاز و کشمکش‌های جانکاه سیاسی و نظامی، همواره آستان حوادث خانمان‌سوز و ویرانگر بوده و نتوانسته چونان بسیاری از شهرهای مصر، نظیر قاهره، فسطاط، و اسکندریه، از پیشرفت‌های علمی و فرهنگی زمان بهره‌مند شود.

نوشتار حاضر بر آن است تا با توجه به اهمیت فراوان بلبیس در دوره اسلامی به‌عنوان خط اول دفاعی مصر در برابر هجوم بیگانگان و برخورداری‌اش از پیشینه و قدمتی باستانی، ضمن مطالعه موقعیت اقلیمی و جغرافیای این شهر، گزارشی از پیشینه و تاریخ پرفراز و نشیب سیاسی و نظامی آن ارائه و زوایایی را از تاریخ اجتماعی، اقتصادی، و فرهنگی آن نمایان کند. در بررسی جغرافیای تاریخی بلبیس، به نام‌های مختلف آن در طول تاریخ، اهمیت باستانی شهر، ایام مرکزیت آن، جمعیت شهر در دوره‌های مختلف، محدوده جغرافیایی و وضعیت آب‌وهوایی منطقه، محصولات کشاورزی و تجاری، مشاهیر و وضعیت مذهبی و فرهنگی شهر، اماکن و ابنیه مهم تاریخی و مهم‌ترین رویدادهای سیاسی و نظامی شهر در دوره اسلامی پرداخته شده است.

اطلاعات درباره بلبیس را باید از منابع برجای‌مانده از رحله‌نگاران و تاریخ‌نگارانی استخراج کرد که یا مانند ابن بطوطه، بنیامین تطیلی، عبدی و دیگران از بلبیس دیدن کرده‌اند یا همچون ابن خلدون و ذهبی به‌نوعی از مصر و توابع آن، از جمله بلبیس، سخن گفته‌اند. در میان پژوهش‌های جدید نیز، شماری از مداخل موجود در دایرة‌المعارف‌ها، مانند مدخل «بلبیس» در *دانشنامه جهان اسلام*، *دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی*، *دایرة*

المعارف/اسلام (چاپ بریل)، بریتانیکا، و جودا/بیکا، به معرفی بلبیس و تشریح موقعیت اقلیمی و جغرافیایی آن پرداخته‌اند و نیز به اختصار اطلاعاتی دربارهٔ وضع سیاسی و اجتماعی آن به دست می‌دهند.

واژه‌شناسی بلبیس

بلبیس با تکرار باء، سکون لام، و یاء و سین مهمله، شهری کهن در سرزمین مصر است که نویسندگان مسلمان نام آن را با تردید و به صور مختلف ذکر کرده‌اند. بکری (معجم، ۲۷۲/۱) آن را با فتح دو باء، بَلْبَی و یاقوت (۴۷۹/۱) به کسر دو باء، بَلْبِیس و ابوالفداء (۱۳۵) بَلْبِیس ضبط کرده‌اند. سخاوی (بلدانیات، ۱۱۳) و زبیدی (۲۱۰/۸؛ ۱۵۴/۱۲) نیز آن را بَلْبِیس نوشته‌اند. به‌نوشته زبیدی (۲۱۰/۸؛ ۱۵۴/۱۲)، برخی مردم آن را با فتح اولی می‌خواندند، ولی گویا عامهٔ مردم بلبیس خوانده‌اند (ابن‌عبدالحق بغدادی، ۲۱۶/۱). به نظر می‌رسد اصل کلمهٔ بلبیس از «فلبس» قبطی مأخوذ شده است (Encyclopaedia of Islam, 1/1218). ویلیام صوری و بسیاری دیگر بلبیس را همان شهر بیلوسه قدیم و فریتوس یونانی دانسته‌اند که در کتب قدیم قبطی با نام آموس بدان اشاره شده است (مهری کرکوک، ۴۹۰-۴۹۱). به‌نوشتهٔ جغرافی‌نویسان قدیم، بلبیس همان است که در تورات، با نام ارض جاسان آمده (تطیلی، ۳۵۴) و مقریزی (المواعظ و الاعتبار، ۴۹۸/۱)، آن را ارض جاشان، ابن‌ایاس (۱۸۶) ارض حاشان و سخاوی (بلدانیات، ۱۱۳) ارض جاشر ضبط کرده‌اند.

حدود جغرافیایی و موقعیت مکانی بلبیس

بلبیس بر ساحل شعبه‌ای از نیل قرار دارد و در ایام زیادت آب، نه‌ری معروف به بحر ابن‌منجا، که در قدیم آن را الفرع‌البلوسی می‌خواندند (مهری کرکوک، ۴۲۱؛ دانشنامهٔ جهان اسلام، ذیل «بلبیس»)، در آن جریان می‌یابد (حافظ ابرو، ۳۱۲/۱؛ بروسوی، ۲۲۱)؛ بادیه‌ها و کشتزارهای وسیع دارد (مقدسی، ۱۹۳) و به‌نوشته عبدری (۴۷۹)، انبوه درختانش از دور نمایان است. شهری بزرگ در مسیر جادهٔ شام (یاقوت حموی، ۴۷۹/۱) و آخرین حد مصر است که در قرن نهم هجری محدودهٔ کارگزاری آن تا ورآده می‌رسیده (مقریزی، المواعظ و الاعتبار، ۴۹۸/۱). فاصلهٔ آن تا فسطاط، مرکز مصر قدیم، ده فرسخ (معادل ۲۴ میل) بوده است (بکری، المسالك و الممالک، ۲۷۱/۱-۲۷۲؛ ابن‌خردادبه، ۷۵). مقدسی (۲۱۴-۲۱۵) و ابن‌حوقل (۱۴۴/۱) این فاصله را یک مرحله ذکر کرده‌اند

که دو روز و یک شب به طول می‌انجامید. در فاصله نصف روز از آن، شهرهای عین الشمس و بنها قرار گرفته و ابوتیج و الدمیره در چهارفرسخی آن واقع‌اند (تطیلی، ۳۵۴). به‌نوشته مقدسی (۱۹۳-۱۹۴)، بلیس ناحیه‌ای مشتمل بر چندین شهر و روستا بوده و مشتول، قلزم، جرجیر، فاقوس، بریم و دمیرا از جمله شهرهای آن به‌شمار می‌روند. علاوه بر این‌ها، سیوطی (۲۹، ۱) به نام شهرهای سکونیه و قدوسیه نیز اشاره کرده است. غیفه (حازمی، ۱۷۶؛ ابن‌ایاس، ۲۲۲)، جوسق (ابن‌عبدالحق بغدادی، ۳۵۸/۱؛ حسنی، ۱۰۴)، صفت (قزوی، ۲۶۹)، محروقه (زبیدی، ۷۶/۱۳) و أم‌حوقی (زبیدی، ۱۰۱/۱۳) برخی روستاهای بلیس‌اند که در منابع به نام آن‌ها اشاره شده است. بلیس نخستین استراحتگاه لشکریان و کاروان‌های عازم علاقمه و فرما بوده است و همه مسافرانی که قصد سفر از مصر به دمشق داشته‌اند، ناگزیر بوده‌اند در أرض حوف از بلیس به فرما بروند (ابن‌ایاس، ۲۱۸؛ مقریزی، *المواعظ و الاعتبار*، ۲/۲۰۷).

امروزه بلبیس، شهر و شهرستانی است از توابع استان شرقیه، واقع در ۲۸ کیلومتری شمال شرقی قاهره (مهری کرکوک، ۴۹۰)، در ۳۰° و ۲۵° عرض شمالی و ۳۱° و ۳۴° طول شرقی (*دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی*، ذیل ماده) در دلتای شرقی نیل (*Britannica*، ذیل «Bilbays»). این شهر که تا قرن چهارم هجری مرکز حوف شرقی و در عصر ممالیک، مرکز اقلیم شرقیه بود، توسط محمدعلی پاشا (حک: ۱۲۲۰-۱۲۶۵ ق) به‌عنوان قصبه ناحیه مدیریت شرقی (مرکز استان شرقی) تعیین شد (چلیبی، ۵۱۸/۱؛ مهری کرکوک، ۴۹۰). در سال ۱۲۴۲ ق/۱۸۲۶م، بخش بلیس با مرکزی به همین نام در استان شرقی ایجاد گردید (*دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی*، همان‌جا). در سال ۱۲۴۷ ق/۱۸۳۲م، با انتقال دیوان مدیریت به زقازیق^۱ در شمال غربی قاهره، مرکزیت استان شرقیه نیز به این شهر منتقل شد و بلیس مرکز بخش بلیس شد (Weit, 1/1218). در سال ۱۲۸۸ ق/۱۸۷۱م، بخش بلیس با همان مرکزیت به‌عنوان شهرستان بلیس شناخته شد (ماهرمحمد، ۱۶۱/۵). به‌نوشته اولیا چلیبی (۳۶۷/۱)، در قاهره خلیجی وجود دارد که پس از اینکه از زیر پل جدید ابراهیم پاشا در شمال شهر عبور می‌کند، در ساحل جمیز العبد به سه شاخه منشعب شده و به بلیس می‌رسد. به‌گفته‌ی وی، این خلیج بسیار وسیع و عظیم بوده و کناره آن، باغ‌ها و بستان‌های فراوانی وجود داشته که محلی برای تفرج و طرب اهالی بوده است.

1. Zakazik

مساحت بلیس ۱۵۳۵۹ کیلومتر مربع و تراکم جمعیت آن ۱۶۸ نفر در کیلومتر مربع است. جمعیت این شهر، که در قرن نوزدهم ۶۰۰۰ نفر گزارش شده (مهبری کرکوک، ۴۹۰)، در میانه قرن بیستم به ۸۳۶۰۰ نفر افزایش یافت. این تعداد در سال ۲۰۰۱ م، به ۱۲۵۸۰۰، در سال ۲۰۰۴ م، به ۱۳۵۸۰۰ نفر (دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ذیل ماده) و در سال ۲۰۱۲ م، به ۳۰۰۰۰۰ نفر رسید. این شهر، امروزه با خطوط آهن به شهرهای قاهره، پورت سعید، ترعه و بندر اسماعیلیه در کنار کانال سوئز مرتبط است (نک: قرچانلو، ۱۸۳/۲؛ *Britannica*؛ S. V. «Bilbays»).

موقعیت و اهمیت سیاسی بلیس در دوره اسلامی

فرآیند تحولات سیاسی یکی از موضوعات مهم در جغرافیای تاریخی است. بلیس، با وجود اینکه در دوره اسلامی لشکرگاه مصر در مسیر شام بود، به علت آنکه در سایه اهمیت و نفوذ شهرهای مهم و مرکزی مصر، چون قاهره، فسطاط، اسکندریه، و فیوم و حکومت‌ها و امرای حاکم بر این سرزمین‌ها بود، کمتر مورد توجه مورخان قرار گرفته است. آنچه از تاریخ سیاسی این شهر به صورت پراکنده در آثار برخی از جغرافی‌نویسان و تاریخ‌نگاران قدیم یافته می‌شود، از اهمیت آن در دوره اسلامی و جایگاهش در بروز برخی مناقشات متعلق به پایتخت‌های اسلامی مصر، یعنی فسطاط و قاهره، حکایت می‌کند؛ به‌ویژه آنکه بلیس مقر والی ولایت شرقیه بود و فرمانروایان حوف نیز در این شهر سکونت داشتند (ابوالفداء، ۱۳۵؛ قلقشندی، ۶۷/۴).

بلیس از پیشینه باستانی و پیشااسلامی پرقدمتی برخوردار بوده است که بر اهمیت فتح این شهر توسط مسلمانان می‌افزاید. درباره تاریخ پیش از اسلام بلیس، به‌ویژه در ایام پیامبران نخستین، از زمان حضرت نوح^(ع) گرفته تا ایام نزدیک به ظهور پیامبر اسلام^(ص)، داستان‌هایی نقل شده که گویا بیشتر مبتنی بر برداشت‌های مورخان مسلمان از تورات یا منابع شفاهی قبطیان بوده است (برای مطالعه بیشتر، نک: ابن خلدون، ۴۵/۲؛ مقریزی، *المواعظ و الاعتبار*، ۴۹۸/۱؛ چلپی، ۴۹/۱) و اگرچه صحت و درستی آن‌ها محل تأمل است، وجود همین داستان‌ها در بسیاری از کتب تاریخی و جغرافیایی مسلمانان، از اهمیت تاریخی این سرزمین حکایت می‌کند (نک: ابن فقیه، ۸۶؛ ابن ایاس، ۱۸۶؛ سخاوی، ۱۱۳)؛ داستان‌هایی که تاریخ‌نگاران مسلمان را بر آن داشته تا بلیس را یکی از اماکن متبرکه و مقدسه مصر برشمارند و حتی به مدفون شدن شمار زیادی از پیامبران

الهی در این شهر گواهی دهند (برای نمونه، نک: ابن‌زیات، ۱۰؛ چلیپی، ۴۷/۱). بنای شهر توسط بیطار بن حام بن نوح (خواندمیر، ۴۷/۱، ۳۹۴)، دیدار یوسف^(ع) و یعقوب نبی^(ع) در نزدیکی بلیس (نک: ابن‌خلدون، ۴۵/۲؛ یعقوبی، *البلدان*، ۴۹۸/۱)، ولادت حضرت موسی^(ع) در این سرزمین (مهری کرکوی، ۴۹۰)، سکونت بنی‌اسرائیل و موسی^(ع) در این شهر پیش از اخراج از مصر (ابن‌ایاس، ۱۸۶؛ سخاوی، ۱۱۳)، و حمله بخت‌نصر به بلیس به قصد تعقیب و کشتار بنی‌اسرائیل (چلیپی، ۳۹۴/۳) از جمله این داستان‌ها و روایت‌هاست. مقریزی (*المواعظ و الاعتبار*، ۴۹۹/۱) بلیس را شهری با اخبار فراوان توصیف کرده و اذغان داشته که این شهر بارها ویران و دوباره آباد گشته است. این شهر به‌علت موقعیت سوق‌الجیشی‌اش در مسیر تهاجمی لشکریان مصر و شام، همواره در محاصره‌های طولانی قرار می‌گرفت (*Encyclopaedia of Islam*, 1/1218) و عرصه تاخت‌وتاز سپاهیان بود. از این‌رو، همواره نیازمند داشتن برج و باروهای مستحکم بود (عبدری، ۴۷۹).

بلیس در سال ۱۸ یا ۱۹ ق/۶۳۹ یا ۶۴۰ م، به توسط سپاه مسلمانان، که به فرماندهی عمرو عاص عازم فتح مصر شده بود، گشوده شد (یاقوت حموی، ۴۷۹/۱؛ بکری، معجم، ۵۹۸/۲؛ ابن‌خردادبه، ۱۰۶). اهالی شهر با مشاهده سپاه پانزده‌هزار نفری مسلمانان (Kaegi, VI/34-61)، مقاومت چندانی نکردند و شهر پس از یک ماه محاصره فتح گردید (ابن‌عبدالحمک، ۸۰/۱، ۸۹). بلیس در این زمان بزرگترین حامی و پشتیبان دولت بیزانس بود و با سقوط آن، راه برای فتح بابلیون و باقی مصر هموار گردید. هزار نفر از سواران مقوقس، که به نبرد لشکریان مسلمان مداومت ورزیدند، کشته و سه‌هزار نفر اسیر شدند. آرمانوسه، دختر مقوقس، که پیش‌تر به نکاح قسطنطین بن هرقل در قیساریه درآمده بود و با فتح اسلامی این شهر به بلیس بازگشت، به اسارت سپاه فاتح درآمد. عمرو عاص با وجود اینکه اموال مقوقس و هر آنچه را از او باقی مانده بود، نابود کرد، آرمانوسه را به همراه اموالش، با احترام و تکریم، نزد پدر بازگرداند (مقریزی، *المواعظ و الاعتبار*، ۴۹۸/۱-۴۹۹؛ سخاوی، ۱۱۳). از این زمان به بعد، تا حدود نیمه دوم قرن دوم هجری، گزارش قابل‌توجهی از تاریخ سیاسی بلیس در منابع، در دست نیست. گویا اهمیت سیاسی این شهر در دوره عباسی بیشتر و نقش آن در بروز برخی اغتشاشات منطقه‌ای برجسته‌تر بوده است، به‌گونه‌ای که گاه منجر به تغییر امیران خراج مصر و وقوع لشکرکشی‌های متعدد به این سرزمین شده است؛ در سال ۱۸۵ ق، مردم خوف‌عامل مهدی، خلیفه عباسی (حک: ۱۵۸-۱۶۹ ق)، را در بلیس به قتل رساندند و

از پرداخت خراج امتناع کردند. فضل بن صالح عباسی، که مأمور سرکوب آنان شده بود، پس از مرگ مهدی به بلیس رسید و فتنه را خاموش کرد (یعقوبی، تاریخ، ۴۰۰/۲). در ایام ولایت حسین بن جمیل (والی هارون الرشید) در مصر، مردم خوف بار دیگر به علت افزایش مالیات‌ها شوریدند و از پرداخت خراج خودداری کردند. هارون (حک: ۱۷۰-۱۹۳ق)، یحیی بن معاذ را برای آرام کردن اوضاع بلیس فرستاد. وی در سال ۱۹۱ق، وارد بلیس شد و با خلع ابن جمیل، اوضاع شهر را آرام کرد. ابن معاذ نامه خلیفه را که در آن، ساکنان بلیس و خوف را به حفظ آرامش، اطاعت، و همکاری با امیر جدید، یعنی مالک بن دلهم، سفارش کرده بود، بر اهالی شهر قرائت کرد. مردم بلیس که بزرگی سپاه خلیفه را دیدند، سر به اطاعت نهاده و خراج خود را پرداختند (مقریزی، المواعظ و الاعتبار، ۲۱۶/۱، ۷۱/۲؛ ۲/۴، ۱۳۵). شورش اهل خوف همچنان ادامه داشت و در سال ۱۹۴ق، حاتم بن هرثمه بن اعین روانه بلیس شد (ابن تغری بردی، ۱۴۴/۲). وی، که متولی خراج مصر شده بود، با هزار تن از افرادش وارد بلیس شد و با اهل خوف بر سر خراج مصالحه کرد. اما این صلح و آرامش نیز پایدار نماند و پس از وی، چندین نفر امارت خراج مصر را عهده‌دار شدند تا نوبت به مطلب بن عبدالله بن مالک خزاعی رسید. وی پیش از خلافت مأمون بر این مهم منصوب شد، ولی او نیز به سبب اینکه نتوانست بر آشفتگی‌های بلیس فائق آید (مقریزی، المواعظ و الاعتبار، ۷۱/۲-۷۲)، در سال ۱۹۸ق، توسط مأمون، خلع و عباس بن موسی هاشمی، والی کوفه، جایگزین وی گردید (براقی، ۲۵۳). با عزل او آشوبی دوباره در بلیس رخ داد (مقریزی، المواعظ و الاعتبار، ۷۱/۲-۷۲) که به نزاع مطلب خزاعی و عباس بن موسی در بلیس انجامید. قبیله قیس در بلیس، به مدت ۳۵ روز از امیر جدید، یعنی عباس بن موسی، حمایت کردند (یعقوبی، تاریخ، ۴۴۴-۴۴۵)، اما به زودی دست از حمایت وی برداشتند و بدین ترتیب، عباس بن موسی، که به احتمال مورخان، با دسیسه مطلب مسموم شده بود، درگذشت (ابن تغری بردی، ۱۶۱/۲-۱۶۲؛ مقریزی، المواعظ و الاعتبار، ۴۸۲/۱، ۷۳/۲).

اغتشاشات حاصل از نزاع علی بن عبدالعزیز جروی، از یاغیان مشهور منطقه مصر سفلی و حوزه شرقی، و عبیدالله بن سری، که مدعی حکومت مصر بود و از اطاعت مأمون سرباز می‌زد، موجب تداوم وضع آشفتة مصر گشت، به گونه‌ای که گروهی از مهاجمان اندلسی را به تصرف اسکندریه تهییج کرد (یعقوبی، تاریخ، ۴۵۹/۲-۴۶۰). مأمون سپهسالار خراسان، عبدالله بن طاهر (۲۱۳-۲۳۰ق) را روانه این سرزمین کرد.

وی در سال ۲۰۹ ق، در بلیس مستقر شد. عبدالله در بلیس با جروری متحد شد و او را به اطاعت خلیفه درآورد. وی پس از چندین نبرد، بر ابن سری نیز ظفر یافت و او را نزد خلیفه فرستاد (همان، ۴۵۹/۲-۴۶۰). بلیس تا زمان اقامت عبدالله بن طاهر، همچنان آرام بود تا سال ۲۱۳ ق، که با بازگشت او به عراق (نک: مقریزی، *المواعظ و الاعتبار*، ۷۳/۲) بار دیگر آشوب و بلوا دامنگیر بلیس شد. با امارت یافتن عیسی بن یزید جلودی، افزایش خراج منجر به شورش مکرر اهل حوف گردید. صالح بن شیرزاد، عامل خراج مصر، بر مردم حوف ستم کرد و بر خراج آن‌ها افزود. با شورش حوفیان، عیسی پسرش، محمد، را به نبرد آن‌ها روانه کرد. این‌بار نیز بلیس محل استقرار سپاهیان محمد و عرصهٔ منازعه با شورشیان گشت. محمد در نبرد با اهالی حوف شکست خورد و سپاهیان‌ش هلاک شدند (همان، ۲۱۶/۱). عیسی از امارت مصر خلع شد و عمیر بن ولید تمیمی به‌جای او نشست، ولی او نیز نتوانست بر اهل حوف فائق آید و پس از آنکه موفق به مهار شورشیان نشد، ابواسحاق بن الرشید از عراق وارد بلیس شد. وی پس از مدت‌ها نبرد با اهالی حوف، سرانجام در سال ۲۱۵ ق، با مصالحه موفق به سرکوب شورشیان و وادشتن آن‌ها به اطاعت گردید (همان، ۲۱۶/۱).

در دورهٔ خلافت فاطمیان بر مصر (حک: ۳۶۲-۵۶۷ ق) نیز، بلیس همواره صحنهٔ رخدادها و اغتشاشات سیاسی و نظامی بود. در سال ۳۶۱ ق، حسن قرمطی (اعصم)، با تسلط بر دمشق، نام معز، خلیفهٔ فاطمی مصر (حک: ۳۴۱-۳۶۵ ق) را از خطبه انداخت و در بلیس، به مصاف سپاه فاطمی رفت (ابن خلدون، ۱۱۷/۴). در سال ۳۸۱ ق، به‌دنبال اتحاد سعیدالدوله حمدانی با امپراتور روم شرقی علیه فاطمیان، روابط دولت حمدانی و فاطمی تیره شد. از این‌رو، خلیفهٔ فاطمی، عزیز (حک: ۳۶۵-۳۸۶ ق) قصد تصرف حلب کرد و چونان سایر امیران و حکام مصر، سپاهیان‌ش را در بلیس مستقر ساخت، لکن با شدت یافتن بیماری‌اش، از عزیمت بازماند و در همین شهر چشم از جهان فرو بست (ابن قلانسی، ۷۴/۲؛ ابن خلدون، ۷۱/۴). پس از درگذشت او، امرا و اعیان بلیس با فرزندش، الحاکم (حک: ۳۸۶-۴۱۱ ق) بیعت کردند (همان، ۱۳۵/۴). در ایام حکومت خلیفهٔ فاطمی، ظاهر (حک: ۴۱۱-۴۲۷ ق)، صالح بن مرداس در شام شورید و با مساعدت حسان بن مفرج جراح بر حلب مستولی شد. پیشروی لشکریان آن‌ها تا عریش و ویران کردن شهرهای مسیر حرکتشان موجب وحشت مردم بلیس شد، در نتیجه شمار زیادی از اهالی شهر به فسطاط گریختند. سرانجام، زبیری، سردار فاطمی، موفق شد با قتل صالح و متواری کردن ابن جراح، خطر آنان را در سال ۴۲۰ ق دفع نماید (همان، ۷۸/۴).

بلیس از منازعات داخلی میان رجال دولتی مصر نیز در امان نبود و هر از گاهی، دستخوش کشمکش‌های سیاسی حاصل از جابجایی قدرت‌ها می‌شد که اغلب به جنگ و درگیری نیز می‌انجامید. در سال ۵۴۸ ق، عباس بن ابوالفتوح به‌همراه پسرش، نصر، که در زمره خواص خلیفه فاطمی، ظافر (حک: ۵۴۴-۵۴۹ق)، بودند، به طمع دستیابی به مقام وزارت، لشکری روانه بلیس کرد و در توطئه‌ای، ابن‌سلار، وزیر خلیفه، را به قتل رساند و خود بر جای او نشست (همان، ۹۶/۴؛ ابن‌قلانسی، ۴۹۵/۲). در سال ۵۵۹ ق نیز، هنوز نه ماه از پوشیدن خلعت وزارت شاور بن مجیر نگذشته بود که رقیب وی، ضرغام بن عامر لخمی، بر او فائق آمد و از جانب خلیفه فاطمی، عاضد (حک: ۵۵۵-۵۶۷ق)، به این منصب دست یافت. استمداد شاور از نورالدین محمود زنگی (حک: ۵۴۱-۵۶۹ق) برای مقابله با ضرغام، سردار اتابکان، اسدالدین شیرکوه، را راهی مصر کرد. او نیز سپاهیان را در بلیس اسکان داد و در همین شهر با لشکریان ناصرالدین، برادر ضرغام، به نبرد برخاست و آن‌ها را شکست داد (ابن‌خلدون، ۱۰۰/۴؛ مقریزی، الموعظ و الاعتبار، ۲۰۳/۲-۲۰۴).

یورشهای صلیبیان و فرنگیان، که به قصد تصرف مصر روانه بلیس می‌شدند، نیز از دیگر عوامل بروز جنگ و درگیری در این شهر بوده است؛ این شهر همواره توسط فرنگان مورد تهاجم و محاصره‌های درازمدت قرار می‌گرفت. حملات سه‌گانه آموری اول، پادشاه صلیبی بیت‌المقدس، به بلیس از این جمله است. وی در سال ۵۵۹ ق، بلیس را تصرف کرد و کشتاری عظیم به راه انداخت (همان، ۲۰۳/۲-۲۰۴)، ولی با رسیدن خبر پیشروی سپاه شام، به دیار خود بازگشت (ابن‌خلدون، ۱۰۱/۴-۱۰۲). وی در سال ۵۶۲ ق نیز، بار دیگر سپاهیان را روانه مصر کرد و پس از تصرف بلیس، به غارت و کشتار مردم پرداخت. صلیبیان دو سال بعد، یعنی در سال ۵۶۴ ق، به دنبال مصالحه شاور با آنان به مصر حمله کردند و پس از تصرف بلیس، شهر را به تاراج برده و مردم را به اسارت گرفتند (سیوطی، ۳۱/۲). سپاهیان صلیبی این شهر را دژ و مقر خود قرار دادند و بار و بینه خود را در آن گذاشتند و از ناحیه شرقی روانه تصرف قاهره شدند. اسدالدین شیرکوه، که به درخواست خلیفه عاضد از شام روانه مصر شده بود، بلیس را فتح کرد و با فرنگان به سختی جنگید و پس از راندن آن‌ها، به مقام وزارت خلیفه فاطمی دست یافت (ابن‌کثیر، ۲۵۲/۱۲-۲۵۳؛ ابن‌عبری، ۲۱۲؛ نیز نک: Lewis, 1/201-202).

با انقراض دولت فاطمی و استیلای ایوبیان بر دو سرزمین مصر و شام (حک: ۵۶۷-۵۶۷ق)، اهمیت استراتژیک بلیس دوچندان شد. بلیس در این زمان محل تلاقی

سپاهیان متخاصم ایوبی مصر و شام، که از پس مرگ صلاح‌الدین (د. ۵۸۹ ق) به نزاع با یکدیگر می‌پرداختند، گردید. در سال ۵۹۱ ق، عزیزعثمان، امیر ایوبی مصر (حک : ۵۸۹-۵۹۵ق)، به قصد رویارویی با برادرش، ملک افضل، امیر ایوبی دمشق (حک : ۵۸۲-۹۲۵ق)، لشکری در بلبیس مستقر کرد، اما با وساطت عمویشان، ملک عادل (حک : ۵۹۶-۶۱۵ق) میانشان صلح برقرار شد (ابن‌عماد، ۳۸۵/۵). پنج سال بعد، ملک افضل به قصد دستیابی بر مصر، در نزاعی سخت بلبیس را ویران کرد (مقریزی، *المواعظ و الاعتبار*، ۲۹۳/۳).

در سال ۶۳۵ ق، با وفات ملک کامل، مصریان فرزند او، ملک عادل دوم (حک : ۶۳۵-۶۳۷ ق)، را بر تخت نشانده و با او بیعت کردند، ولی فرزند دیگرش، ملک صالح (حک : ۶۳۷-۶۴۷ ق)، امیر ایوبی دمشق، به قصد تصرف حکومت از برادر، با سپاهی روانه مصر شد. ملک عادل، سپاهیانش را به منظور دفع مهاجمان شامی، در بلبیس مستقر کرد، ولی فرماندهان سپاه بر او شوریدند و او را محبوس کردند. ملک صالح با استقبال عمومی وارد بلبیس شد و به جای برادر به سلطنت مصر رسید (سیوطی، ۵۶/۲؛ مقریزی، *المواعظ و الاعتبار*، ۲۹۳/۳). توران‌شاه (حک : ۶۴۷-۶۴۸ ق) نیز در سال ۶۴۷ ق، پیش از آنکه وارد قاهره شود، در بلبیس با بیعت فرماندهان، امیران، و اعیان و اکابر دولت، عهده دار حکومت ایوبی گردید (سخاوی حنفی، ۹۷).

در دوره ممالیک و عثمانی نیز، این شهر، به علت موقعیت سوق‌الجیشی خاص خود، همواره محل مناقشات و منازعات سیاسی و نظامی مصر بود. با تسلط معزالدین آیبک (حک : ۶۴۸-۵۵۵ق) بر مصر، گروهی از اعراب در اعتراض به حکومت ممالیک، شوریدند و به رهبری حصن‌الدین بن ثعلب، دولت عربی مستقلی در بلبیس تأسیس کردند که در سال ۶۵۱ ق، با حمله فارس‌الدین اگتای برچیده شد (قلقشندی، ۶۹/۴). در سال ۶۷۸ ق، ملک سعید (حک : ۶۷۶-۶۷۸ق) با آگاه شدن از خبر توطئه اعیان و اشراف مصر، نیروهایش را در بلبیس مستقر کرد و حکومت را به برادر هفت‌ساله‌اش، سلامش (حک : ۶۷۸ ق)، واگذار کرد و روانه کرک شد (خواندمیر، ۲۵۷/۳). در اوایل قرن نهم، ملک شمس‌الدین، حاکم بلبیس، دختر قرايوسف تیموری را به نکاح خود درآورد و در لشکرکشی به حدود وان با وی متحد شد (همان، ۵۶۷/۳-۵۶۸). در سال ۹۲۲ ق، میان قانصوه غوری (حک : ۹۰۷-۹۲۲ ق) و سلطان سلیم یکم (حک : ۹۱۸-۹۲۶ ق)، جنگ در گرفت. سپاه مملوک در صحرای بلبیس با لشکر عثمانی، که مجهز به توپخانه و اسلحه گرم بود، روبرو شد. قانصوه به قتل رسید و سپاه عثمانی سه روز در بلبیس ماند (چلیپی، ۱۶۶/۱-۱۶۷).

در ابتدای قرن دوازدهم هجری، افزایش ظلم و تعدی حاکمان مملوک بر کشاورزان بلبیس و به‌دنبال آن، تجمع اعتراض‌آمیز آن‌ها نزد شیوخ‌الازهر، از جمله عبدالله شرقاوی، موجب بروز تحولاتی در وضع سیاسی و اقتصادی منطقه گردید؛ بازارها و مغازه‌ها تعطیل و درهای دانشگاه‌الازهر بسته شد، به‌گونه‌ای که ادامه حکومت مراد بیک، حاکم مملوکی، در بلبیس به مخاطره افتاد. اگرچه با واگذاری اراضی کشاورزی غصب‌شده به صاحبانشان، تا حد زیادی آرامش و ثبات نسبی به بلبیس بازگشت، تداوم اتحاد خشمگینانه مردم، که از حمایت علمای‌الازهر نیز برخوردار بودند، حکومت را ناگزیر به التزام در برابر خواسته‌های آنان کرد. مردم که به جد خواستار برقراری عدالت و اجرای نظامی عاری از ظلم و ستم به رعایا و پرهیز از غارت کشاورزان بودند، متعديان را وادار به توبه کرده و از حاکمان خود برای نظارت عادلانه بر اخذ مالیات‌ها تعهد گرفتند. با امضای فرمانداران مملوک عثمانی، ابراهیم‌بیک و مرادبیک، برخی مالیات‌های ظالمانه و غارتگرانه در بلبیس باطل شد (خفاجی، ۱۲۵/۱-۱۲۶).

در سال ۱۲۱۳ق/ ۱۷۹۸، ارتش فرانسه، به‌فرماندهی ناپلئون بناپارت، وارد مصر شد و حصار بلبیس را تخریب کرد (مهری کرکوکي، ۴۹۱؛ عتریس ابراهیم، ۵۹۵). محمدعلی پاشا (۱۸۰۵-۱۸۴۹م)، برای مقابله با فرانسویان وارد بلبیس شد. کارفرمایان و رؤسای قبایل به استقبال وی رفتند. چهار شبانه‌روز به جشن و سرور پرداختند و با پیشکش هدایایی، سپاهش را روانه قاهره کردند (چلیبی، ۵۱۸/۱). در سال ۱۲۹۹ق/ ۱۸۸۲م، با حمله انگلیسی‌ها به مصر، بلبیس به اشغال آنان درآمد و مردم دچار خوف و وحشتی عظیم شدند (مهری کرکوکي، ۴۸۵؛ عتریس ابراهیم، ۵۹۵-۵۹۶). از اواخر قرن نوزدهم به بعد، با جابجایی مرکز استان شرقیه، تا حد زیادی از اهمیت سیاسی و نظامی بلبیس کاسته شد (سعیدیان، ۲۰۹).

چشم‌انداز اجتماعی بلبیس

بلبیس، بیشتر اردوگاه نظامی یا لشکرگاه سپاهیان بوده یا دست‌کم، شهری مسبوق به پیشینه‌ای کهن بود که به‌سبب موقعیت جغرافیایی‌اش، کارکرد نظامی برجسته‌تری یافت. شاید بتوان این شهر را، با صرف‌نظر از قدمت باستانی‌اش، در ردیف و هم‌تراز نخستین شهرهای اسلامی عراق، یعنی کوفه و بصره، به شمار آورد که اغلب آوردگاه جنگ و محل اجتماع شورشیان بوده‌اند (نک: لسترنج، ۸۱-۸۲). به هر روی، بلبیس همواره اقوام و طوایف مختلفی، اعم از بومیان و مهاجران، را در درون خود جای داده و

در هر دوره با فراز و فرودهای جمعیتی روبرو بوده است. این شهر، به علت دوری از مقر خلافت، یعنی دمشق و پس از آن، بغداد، مأمّن مناسبی برای شیعیان و علویان به شمار می‌رفت. و در نیمه نخست قرن اول هجری، بیش از ۸۰ تن از علویان، که اغلب از اولاد حسن بن علی^(ع) بودند، به بلبیس مهاجرت کردند. پس از آن، به تدریج برخی از افراد این خاندان، که اغلب از فرزندان حسن بن حسن^(ع) بودند، بلبیس را برای سکونت و استقرار خود برگزیدند. ابوبشر بن داوود بن محمد بن عبدالله، از نوادگان یحیی بن عبدالله بن حسن بن حسن^(ع)، از این جمله است که با فرزندان و اعقاب خود در این شهر سکنی گزید (ابن طباطبایا، ۴۶-۴۷).

برخی از جغرافی‌نویسان قدیم به سکونت قومی از بطن بزرگ بنی‌عبس از غطفان عدنانی در این قصبه اشاره کرده‌اند (یعقوبی، *البلدان*، ۱۴۷؛ سمعانی، ۱۹۹/۹-۲۰۴). موطن اجدادی عبسیان، که منسوب به عبس بن بغیض بن ریث بن غطفان بن سعد بن قیس بن عیلان هستند، نجد بود (سمعانی، ۱۹۹/۹-۲۰۴). به‌نوشته طبری (۱۳۹/۳)، بنی‌عبس از «مؤلفتهم قلوبهم» بودند که در سال دهم هجری اسلام آوردند و بعد از فتح عراق، به فرمان عمر، در کناره کوفه و در جوار مسجد سکونت یافتند (یعقوبی، *البلدان*، ۱۴۷). اما درباره اینکه این قوم در چه تاریخی به مصر مهاجرت کرده و در بلبیس مستقر شده‌اند، اطلاعاتی به دست نیامد.

در زمان فتح مصر توسط مسلمانان، یعنی زمانی که هنوز کانال سوئز وجود نداشت، طغیان‌های دائمی و متوالی رود نیل موجب بروز سیلاب‌های فراوان در اراضی اطراف می‌شد. فروکش کردن تدریجی این سیلاب‌ها در زمین‌های مجاور، به‌ویژه در اراضی شرقی و شمالی مصر، مرداب‌ها و علفزارهای وسیعی بر جای می‌نهاد که چراگاهی مناسب برای دام‌های قبایل عرب صحرائشین به شمار می‌رفت (نک: عبداللطیف بغدادی، ۱۵-۱۸). از این‌رو، برخی قبایل عرب پس از فتح مصر به این مناطق مهاجرت کردند و در سرزمین‌های حاصلخیز آن، از جمله بلبیس، ساکن شدند (ماهر محمد، ۱۵۹/۵).

در آغاز قرن دوم هجری، تنی چند از طایفه جدیله در بلبیس ساکن بودند. به تدریج پانصد خانوار از بادیه‌نشینان بنی‌سلیم نیز به آن‌ها پیوستند و تعداد آن‌ها در نتیجه زاد و ولد، افزون شد (مقریزی، ۲۱۴/۱-۲۱۵؛ کندی، ۷۶-۷۷). باین‌همه، گویا جمعیت بلبیس در این زمان همچنان اندک بوده است. این شهر، که به سبب موقعیت اقلیمی و جغرافیایی، از بسترهای کشاورزی، تجاری، و اقتصادی مناسبی برخوردار بود، ظرفیت پذیرش مهاجران و سکونت قبایل جدید را داشت. از این‌رو، در سال ۱۰۹ ق، عبدالله بن

حجاب، عامل اموی خراج مصر، یکصد خانوار از اعراب بنی‌قیس را در بلیس اسکان داد و با اقطاع زمین، آنان را مسئول حراست قافله‌های مسیر ساحل دریای سرخ تا داخل بلاد مصر کرد (مقریزی، *المواعظ و الاعتبار*، ۱/۲۱۴-۲۱۵). تردیدی نیست که انتخاب بنی‌قیس برای سکونت در بلیس به این سبب بود که اینان از هم‌پیمانان خلیفه اموی، هشام بن عبدالملک (حک: ۱۰۵-۱۲۵ق) بودند و علاوه بر اینکه با ساربانان کاروان‌های بزرگ به رونق تجارت در این شهر کمک می‌کردند و بر درآمد مالیاتی دولت می‌افزودند، خلیفه از همکاری و مساعدت آن‌ها به‌عنوان یک نیروی نظامی نفوذی و نقطه قوت خود در مصر نیز بهره می‌برد (مکی، ۶۲). به تدریج خاندان‌های دیگر قیس نیز به آن‌ها ملحق شدند. تا زمان مروان بن محمد، تعداد ۱۵۰۰ خانوار از قیس در بلیس مستقر شدند. به‌نوشته مقریزی (۱/۲۱۴-۲۱۵)، تعداد آن‌ها در اوایل عصر عباسی بالغ بر سه‌هزار نفر بوده است.

با سکونت بنی‌قیس، گروه‌های دیگری از عربان، از جمله اهالی خزاعه، بنی‌نصر، بنوکلان، بنوجعه، بنوعقیل، بنوعجلان، بنوریعه و بسیاری دیگر که به اقامت در مصر راغب بودند، در این منطقه ساکن شدند (مقریزی، *رسائل*، ۱۵۱-۱۵۲). کندی (۷۶-۷۷) از سکونت یکصد خانوار از بنی‌مضر، یکصد خانوار از بنی‌عامر، یکصد خانوار از هوازن و یکصد خانوار از بنی‌سلیم در این شهر خبر داده است که به فرمان ابن‌الحباب، پس از قیسیان، در بلیس ساکن شدند (کندی، ۷۶-۷۷).

پس از برآمدن عباسیان، سفاح (حک: ۱۳۲-۱۳۶ق)، بنی‌هلال را، که پشتیبان بنی‌عباس بودند، در بلیس مستقر ساخت و از آنان در محاربه با امویان بهره برد (ابن‌تغری بردی، ۱۳/۲). بی‌گمان، عنایت خلفا به اسکان قبایل هم‌پیمان خود در بلیس از اهمیت استراتژیک این منطقه در مصر، به‌عنوان یکی از شهرهای سرحدی در قلمرو غربی خلافت اسلامی، حکایت می‌کند. بنی‌هلال تا زمان فاطمیان در بلیس بودند، ولی خلیفه فاطمی، مستنصر (حک: ۴۲۷-۴۸۷ق)، آن‌ها را به‌علت بروز هرج و مرج و خشکسالی و قحطی در بلاد مصر، به مغرب، به‌ویژه طرابلس، فرستاد تا بدین وسیله هم از فشار بحران اقتصادی بکاهد و هم از آشوب شورشیان منطقه مراکش جلوگیری کند (ماهر محمد، ۱۶۰/۵). ابن‌خلدون (۲/۳۰۸) نیز از سکونت تیره بنی‌عائد در قرن هشتم هجری در بلیس خبر داده که گستره حضورشان تا ایله و کرک می‌رسید. گویا این افراد وظیفه نگهبانی از کاروان‌های حجازی مسیر مصر و شام را بر عهده داشتند.

در میان طبقات اجتماعی بلیس، که قدر مسلم، اکثریت آن را مسلمانان تشکیل می‌دادند، اقلیت‌هایی از اهل کتاب نیز بودند که در مجاورت مسلمانان، با آسودگی خاطر

می‌زیستند و در حفظ دیانت و انجام اعمال عبادی خود آزاد بودند. در قرن ششم هجری، به‌ویژه همزمان با ایام فرما‌روایی ایوبیان، این شهر، با بیش از ۳۰۰۰ سکنه یهودی (تطیلی، ۳۵۴)، یکی از مراکز اصلی یهودیان مصر به شمار می‌رفت. صلاح‌الدین ایوبی، با وجود اینکه نام‌آشنای مبارزه با مسیحیان در جنگ‌های صلیبی و احیاگر خلافت سنی‌مذهب اسلامی به شمار می‌رفت (Runciman, 486-488)، به‌گواه منابع غیراسلامی، نه‌تنها هرگز اقلیت‌های مذهبی را تحت فشار و تعقیب قرار نداد، بلکه در دوره او و جانشینانش (حک: ۵۶۷-۶۴۸ ق)، ساکنان غیرمسلمان مصر، از جمله یهودیان بلیس، در حفظ آداب و رسوم خود از آزادی قابل‌توجهی برخوردار بودند. منابع یهود از این دوره به‌عنوان دوران کامیابی یهودیان مصر یاد کرده‌اند (Encyclopedia Judaica, 3/697). البته این تسامح مذهبی با روی کار آمدن ممالیک تا حد زیادی کاهش یافت و وضع یهودیان مصر با چرخشی بنیادین روبرو شد که مهاجرت تدریجی بسیاری از آنان را به دنبال داشت، به‌گونه‌ای که در نیمه قرن پانزدهم میلادی، تعداد ساکنان یهودی بلیس به حدود پنجاه خانوار کاهش یافت (Encyclopedia Judaica, 3/697؛ نیز برای مطالعه بیشتر، نک: شهبازی، ۳/۶۵-۶۶).

گذشته از جنگ و لشکرکشی‌های داخلی و خارجی، بروز عوامل طبیعی، چون سیل و زلزله نیز در کاهش جمعیت بلیس و ویرانی آن مؤثر بوده است. آن‌گونه که گفته شده، ساختمان‌های بلیس تا قرن هشتم هجری، از گل بوده و لذا، بارها در اثر بروز حوادث طبیعی تخریب شده است (مقدسی، ۱۹۴). یکی از این رویدادها، زلزله شدیدی است که در سال ۲۴۵ ق، در مصر به وقوع پیوست و بلیس را به شدت تحت تأثیر قرار داد. در اثر این واقعه، خانه‌ها و عمارت‌های بسیاری در این شهر ویران شد و مردم ناگزیر از ترک شهر و اقامت در بیابان و صحرا شدند (ابن‌عماد، ۳/۲۰۵). ذهبی (۱۵/۱۸) تلفات انسانی ناشی از این واقعه را بسیار گسترده و وسیع توصیف کرده است.

به‌نوشته مقریزی (المواعظ و الاعتیاب، ۳/۵۵۵) در سال ۷۱۷ ق، سدّ بحرمنجا شکست و روستاها و اراضی کشاورزی بلیس زیر آب رفت و مردمان بسیاری تلف شدند. در سال ۷۵۷ ق نیز، طوفانی شدید از ناحیه مغرب به وقوع پیوست که یک شبانه‌روز در امتداد مصر به شام به طول انجامید و خسارات فراوانی به کشتزارها و نخلستان‌های بلیس وارد کرد. در اثر این طوفان، بسیاری از درختان نخل و چنار ریشه‌کن و حدود ۳۰۰ قایق در سیلاب غرق شدند (سیوطی، ۲/۲۵۹). ابن‌ایاس (۱۸۵) هم ضمن اینکه بلیس را از اجل شهرهای مصر برشمرده، به ویرانی شهر در سال ۸۰۶ ق اشاره کرده،

هرچند از علت ویرانی سخنی نگفته است. ابن تغری بردی (۱۳۶/۱۶) نیز از شیوع طاعونی شدید در بلیس خبر داده که در ربیع‌الآخر سال ۸۶۴ ق به وقوع پیوسته است؛ به‌گفته وی، بخش عظیمی از اهالی شهر برای نجات جانشان، خانه و کاشانه خود را رها کرده و به شهرهای اطراف، از جمله قاهره، گریختند.

با این همه، بلیس، به‌جهت آنکه همواره مورد توجه حکام مصر قرار داشت، تا پایان دوره ممالیک از شهرهای بزرگ و آباد مصر به شمار می‌رفت و در بیشتر اوقات، مردم آن در رفاه نسبی اقتصادی می‌زیستند (مقریزی، *المواعظ و الاعتبار*، ۴۹۹/۱). این شهر بارها ساخته شده و مجدد ویران گشته است؛ کاخ‌ها، مساجد، عمارت‌ها، مدارس، بازارها و کاروان‌سراهای فراوانی داشته که تا قرن دهم هجری بقایای بسیاری از آن‌ها باقی بوده است (سخاوی، *بلدانیا*، ۱۱۴). سخاوی، که در این زمان از بلیس دیدن کرده، اذعان داشته که به‌رغم محاصره‌های طولانی و کشتار و غارت‌های عمومی همیشگی در این شهر، هنوز بقایایی از عمارت‌ها و باغ‌ها در آن وجود دارد که از آبادانی آن در برخی دوره‌های گذشته حکایت می‌کند (همان‌جا).

در قرن هشتم هجری، همزمان با ایام فرمانروایی ممالیک، یکی از کاتبان و منشیان ملک ناصر محمد قلاوون (د. ۷۴۱ ق)، که به فخرالدین ناظرالجیش (د. ۷۳۲ ق) شهرت داشته (نک: زرکلی، ۳۳۱/۶)، در جریان ساخت ابنیه عام‌المنفعه در شهرهای مختلف مصر، بیمارستان خیریه‌ای نیز در بلیس بنا کرد که گویا تا زمان مقریزی (د. ۸۴۵ ق) همچنان باقی بوده و وی به آن اشاره کرده است (مقریزی، *المواعظ و الاعتبار*، ۲۴۹/۴). بلیس برج و باروهای مستحکمی نیز داشت (عبدری، ۴۷۹؛ نیز نک: *Encyclopaedia of Islam*, 1/1218) و یکی از استراحتگاه‌های مهم بریدی در مسیر تابستانی و زمستانی فرما تا فسطاط به شمار می‌رفت (قدامة بن جعفر، ۱۱۹). در قرن‌های هشتم و نهم هجری، برج‌های مخصوص کبوتران برید در بلیس، محل توقف پیک‌های مسیر شام به قلعه‌الجبل بود و از طریق آن‌ها، کاتب‌السرها نامه‌های کبوتران را دریافت کرده و به عرض سلطان می‌رساندند (قلقشندی، ۱۵۴/۱؛ مقریزی، *المواعظ و الاعتبار*، ۷۴۹/۳).

قزوینی (۲۶۹) از محلی به نام «گنبد بقره» در روستایی نزدیک بلیس به نام «صَفَت» سخن گفته و اذعان داشته که مصریان معتقدند که ماجرای بقره بنی‌اسرائیل در این مکان اتفاق افتاده است و این گنبد، که گویا در قرن هفتم هجری و مقارن با ایام حیات مؤلف، محل زیارت عموم مردم بوده، یادگار این واقعه است.

از جمله ابنیه قدیمی بلیس، که در عصر حاضر نیز باقی‌ست، جامع‌السادات بلیس

است؛ این مسجد، نخستین مسجد مصر است که پیش از مساجد فسطاط و اسکندریه، توسط صحابه بنا شده است (مقریزی، *المواعظ و الاعتبار*، ۳۸/۴). انتساب بنای این مسجد به صحابه، به حضور برخی از صحابی در سپاه فاتح مصر، به فرماندهی عمرو عاص، اشاره دارد. برتا بن الأسود بن عبدالشمس قضاعی، ثمامة الرّدمانی، خارجه بن عراق، و جعثم بن خلیفة بن ساجی از جمله این افرادند (ابن یونس، ۶۱/۱، ۷۹؛ ابن تغری بردی، ۱۴۸/۱؛ سیوطی، ۱۴۴/۱). مسلمانان، پس از فتح بلیس، جامع سادات را، به منظور تجلیل و تکریم مقام صحابه شهید معركة بلیس، که برخی از ایشان از سادات و بزرگان قریش بودند، بنا نهادند (ماهر محمد، ۱۳۲-۱۵). مقریزی (*المواعظ و الاعتبار*، ۳۸/۴) محراب آن را نیز از نخستین محراب‌های مصر شمرده که همزمان با احداث مسجد، ساخته شده است. بنای اولیه مسجد بر سیاق مسجد نبوی، مستطیل شکل، ساده، خشتی، با دو ردیف ستون از تنه نخل، و سقفی از شاخه‌های نخل و برگ‌های درختان بوده (ماهر محمد، ۱۸/۲) که بعدها با اقتباس از هنر معماری سرزمین‌های دیگر، گسترش یافته است. به‌نوشته سخاوی (۱۱۴)، صحن مسجد ستونی از مرمر داشته و روی آن جمله «الله بس» حک شده بوده است. بعدها سه ردیف ستون از مرمر و چهار دالان موازی دیوار قبله، به آن اضافه شد، سرستون‌های آن با اشکال و نقوش مختلف تزئین شد، و بر ستون‌های آن طاق‌هایی قوسی شکل استوار گردید. بر همه طاق‌های دیوار قبله، سه پنجره به شکل قندیل بود که مشابه آن بر هر یک از رواق‌های مسجد مشاهده می‌شد (ماهر محمد، ۱۸/۲). جامع‌السادات در طول قرون اسلامی، بارها تجدید بنا گردید که آخرین آن مربوط به سال ۱۰۰۲ ق توسط امیر مصطفی کاشف است. بر مناره مسجد، لوحی از سنگ مرمر به طول ۵۷×۵۵ س. نصب شده که روی آن، نام امیر کاشف و سال ترمیم آن حک شده است (همان، ۱۶۲/۵).

ضریح امیرالجیش متعلق به شریک بن سمی غطیفی مرادی (سمعانی، ۶۲/۱۰؛ کندی، ۳۲)، صحابی و فرمانده لشکر عمرو عاص، که در مقدمه سپاه او حضور داشت، از دیگر ابنیه بلیس است. وی در بلیس مُرد و ضریح معروف این شهر به نام او، امیرالجیش نامیده شد که مسجد آن هنوز در بلیس پابرجاست (همان، ۱۵/۲). بنای کنونی ضریح مربوط به دوره عثمانی است. سازه ضریح، مربع شکل است و در اطراف پایه‌های آن، کمان‌های بزرگی وجود دارد. بالای این قوس‌ها گردن‌بندی هشت‌ضلعی با چهار پنجره هست که گنبد در قسمت فوقانی آن قرار گرفته است. امروزه در ضلع شرقی این ضریح، مسجد مستطیل شکل کوچک و ساده‌ای بنا شده است (همان، ۱۹/۲).

ضریح شیخ سعدون، ضریح عکاز، منسوب به ابراهیم بن ادهم، و ضریح شیخ ابوعبدالله قرشی نیز از دیگر مشاهد و ابنیه قدیم بلیس است که بقایای آن‌ها همچنان برجاست (سخاوی، ۱۱۴).

اوضاع تجاری و اقتصادی بلیس

در دوره سلاطین قدیم مصر، یعنی سلسله دوازدهم فراغه (۱۹۶۲-۱۷۷۳ ق.م) آبراهی در بالای بلیس حفر شده بود که از طریق آن، نیل به دریای سرخ متصل می‌شد و به روزگار بطالسه (۳۰۵-۳۰ ق.م)^۱ بازسازی شد. گویا این آبراه تا اواخر قرن پانزدهم میلادی که راه دیگری برای رسیدن به هندوستان از طریق دریا کشف شد، مورد استفاده بوده است (قرچانلو، ۱۸۳/۲؛ *Britannica*، S. V. «Bilbays»). در تمام دوره اسلامی نیز، بلیس دروازه سوریه و از مراکز عمده بازرگانی مصر و شام به شمار می‌رفت (دمشقی، ۳۶۱) و بازارهای پررونقی داشت که در آن‌ها، انواع میوه و خرما عرضه می‌شد (حافظ ابرو، ۳۱۲/۱؛ ابن بطوطه، ۹۱/۱). در قرن هشتم هجری، مردم بلیس تا ابتدای شام، معاملاتشان را با نقره سفید و سیاه انجام می‌دادند، ولی در عریش، نقود خود را با مسکوکات مسی مبادله می‌کردند (مقریزی، *المواعظ و الاعتبار*، ۴۹۸/۱). ابن‌اخوه (۱۴۰) رطل مصری را، با ارزش ۱۴۴ درهم، پایه دادوستد معاملات نواحی مصر ذکر کرده و ارزش یک رطل و یک ربع مصری رایج در بازارهای بلیس را ۱۸۰ درهم ذکر کرده است.

اقتصاد بلیس نیز همچون سایر بلاد مصر بر پایه کشاورزی و به‌ویژه در ایام زیادت آب نیل، باغ‌ها و نخلستان‌های آن آباد و از وفور نعمت بهره‌مند بوده است (قلقشندی، ۶۷/۴-۶۹). پنبه از جمله محصولات کشاورزی بلیس بود که در کشتزارهای وسیع اطراف این شهر کشت می‌شد (مقدسی، ۱۹۳). درخت سدر نیز در بلیس فراوان به عمل می‌آمد و یکی از منابع درآمد و اشتغال خانواده‌های بلیسی به شمار می‌رفت (چلیبی، ۵۶/۲؛ مه‌ری کرکوک، ۴۹۰)؛ به‌نوشته اولیا چلیبی (۵۶/۲)، زنان و کودکان بلیس در فصل‌هایی از سال، برگ‌های سدر را جمع‌آوری کرده و حنایی که رنگ آن به سرخی یا قوت بود، تهیه و از آن برای زینت دست و پا استفاده می‌کردند.

۱. فراغنه مصر (حک: ۲۶۸۶-۵۲۵ ق.م) شامل ۲۶ سلسله بودند که قریب به سه‌هزار سال بر مصر حکم راندند. پس از آن‌ها، دودمان یونانی‌نژاد بطلمیوسیان یا بطالسه در حدود سال‌های ۳۰۹-۳۰ ق.م زمام حکومت مصر را در دست گرفتند (برای مطالعه بیشتر، نک: قرچانلو، ۱۳۳/۲-۱۳۷؛ Stevenson, 103-142).

در ابتدای قرن دوم هجری، در پی اسلام آوردن اهل ذمه و قلت جمعیت بلییس، درآمد حاصل از مالیات این ناحیه کاهش یافت. با اهتمام قیسیان به امر زراعت و دامداری، که با تدبیر ابن حبیب، عامل خراج مصر، به این کار اشتغال یافته بودند و پیش‌تر به آن اشاره شد، اقتصاد منطقه بهبود یافت (، *Encyclopaedia of Islam*, 1/1218). عرب‌های مهاجر به زراعت و بهره‌گیری از زمین و خرید و فروش اسب و شتر مشغول شدند و غلات خویش را نیز به قلمز (سوئز کنونی) می‌بردند و از آنجا به حجاز صادر می‌کردند. با دریافت عشور، از کاهش درآمد مالیاتی دولت اموی در مصر جلوگیری شد (مقریزی، رسائل، ۱۵۱-۱۵۲؛ قدامة بن جعفر، ۷۷). با رونق دامداری، به‌خصوص پرورش شتر، مصرف گوشت این حیوان در میان اهالی بلییس با اقبال فراوان روبرو شد، به‌گونه‌ای که قرن‌ها ذبح این حیوان و مصرف گوشت آن در صدر برنامه غذایی بلاپسه قرار گرفت. این در حالی است که قوت غالب مصریان گوشت گاو و گوسفند بود و بلییس در استفاده از گوشت شتر متمایز گشت. تا امروز نیز این عادت غذایی در میان اهالی بلییس پابرجاست (عبدالحمید ۲۰۱۰). جالب است قلمز، که شهری باستانی در یک‌مرحله‌ای بلییس است، به سبب آنکه در مکانی خشک و بی‌آب قرار داشت، برخلاف بلییس، به وضعیت اقتصادی و معیشتی بسیار نامناسبی دچار بود. به‌نوشته مقدسی (۱۹۵-۱۹۶)، که این شهر را یکی از کثافت‌خانه‌های دنیا توصیف کرده و از تلخی و رنج‌آوری آب گرمابه‌هایش و دشواری راهش سخن گفته، مردمان آن اغلب از گوشت تیس (الاغ) ارتزاق می‌کردند. مقدسی (۱۹۳-۱۹۴) با کنایه آورده که خواروبار قلمز را اهالی بلییس تأمین می‌کردند؛ به این ترتیب که بلییسیان خواروبار و غلات خویش را به قلمز می‌بردند و از آنجا به حجاز صادر می‌کردند. درواقع، به‌باور مقدسی، قلمز آبادانی اندک خود را مدیون چرخه اقتصادی بلییس بود که این شهر را محلی برای تبادل محصولات کشاورزی‌اش قرار داده بود. به‌هرروی، قلمز برای تاجران بلییس، به‌عنوان محلی برای تأمین مایحتاج حاجیان، اهمیت فراوان داشت و انبار مصر و بارانداز حجاز محسوب می‌شد. لذا هم تجارتخانه‌های سودآوری داشت و هم مساجد زیبا و عمارت‌های استوار در آن بنا شده بود. مشتول نیز از جمله شهرهای خوف و از نواحی بلییس بود که آسیاب‌های فراوان داشت. گویا بلییس بخش عمده‌ای از آرد مورد نیاز خود را از آسیاب‌های این منطقه، که مقدسی تعداد آن‌ها را در حدود ۳۶۰ مورد ذکر کرده، تأمین می‌کرد (همان، ۱۹۵). اهالی بلییس بیشتر کعک (نان‌خشک) و خشکبار خود را نیز که به

حجاز صادر می‌کردند، از این ناحیه فراهم می‌آوردند (همان، ۱۹۳-۱۹۴). غیفه هم از جمله روستاهای اطراف بلیس بود که در یک مرحله‌ای آن قرار داشت و با اسکان حاجیان و تأمین مایحتاج کاروان‌هایی که از مصر به قصد حجاز خارج می‌شدند، اسباب رونق تجارت این شهر را فراهم می‌نمود (سمعانی، ۱۰/۱۰۶). در واقع، بلیس به دلیل موقعیت و جایگاه خاص خود به‌عنوان کرسی و قصبه حوف شرقی، همواره از امکانات و امتیازات سایر شهرها و روستاهای این ایالت، به‌ویژه آن‌ها که در فاصله اندکی از بلیس قرار داشتند، به نفع رونق بخشیدن به وضعیت اقتصادی خود بهره می‌برد و از ظرفیت‌ها و داشته‌های اقتصادی این شهرها مایحتاج چرخه اقتصادی خود را فراهم می‌نمود. بدهی است این وضع، صرف‌نظر از فراز و فرودهایش، تا اوایل قرن سیزدهم هجری، یعنی تا پیش از انتقال مرکز مدیریت به قزاقی ادامه داشته و پس از آن، وضعیت اقتصادی بلیس نیز با تغییر بنیادین روبرو شده است؛ به طوری که بنا به گزارش‌ها، بلیس، که ابن‌ایاس در قرن هشتم هجری آن را یکی از بزرگ‌ترین شهرهای مصر خوانده (ابن‌ایاس، ۱۸۶)، در قرن چهاردهم، با وجود اینکه همچنان در مسیر حرکت کاروان‌های حج قرار داشت و به راه‌آهن اسکندریه متصل می‌شد، به محل آبادان کوچکی تبدیل شده است (عتریس ابراهیم، ۱۵۱).

جایگاه فرهنگی بلیس و مشاهیر آن

اگرچه بلیس از رفاه اقتصادی و ثروت عمومی قابل توجهی برخوردار بوده و سرزمینی پرنعمت خوانده شده است، واکاوی در منابع نشان می‌دهد که این شهر، که همواره درگیر جنگ‌ها و نبردهای طولانی‌مدت و خانمانسوز بوده، بهره زیادی از پیشرفت‌های علمی و فرهنگی نداشته است. ابن بطوطه (۹۱/۱)، که در اواخر قرن هشتم هجری از بلیس دیدن کرده، با وجود اینکه این شهر را بزرگ و آبادان توصیف نموده، اذعان داشته که در بلیس شخصیتی که نام او را درخور ذکر بداند، نیافته است. عبدی (۴۷۹) نیز، ضمن آنکه به رفاه و تنعم شهر اشاره کرده، مظاهر تمدنی آن را ناچیز و دور از غنا توصیف کرده است. سخاوی (۱۱۴) اهل بلیس را مردمانی نیکوسرشت توصیف و آن‌ها را زینت اهل سنت معرفی کرده است که البته شاهی برای ارزیابی خود بیان نکرده است.

در عصر ایوبیان و ممالیک، که شاهان و امیران برای جاودانگی نامشان به احداث مدرسه‌ها و اختصاص دارایی‌ها و موقوفه‌هایی برای اداره آن‌ها در شهرهای مصر و شام

همت می‌گماردند (نک: نعیمی دمشقی، ۱/۲۴۳-۲۵۱)، در بلبیس نیز چندین مدرسه بنا شد که البته از نام این مدارس و بانیان آن‌ها اطلاع دقیقی به دست نیامد، جز اینکه دانسته شد اغلبشان به مذاهب شافعی و حنفی اختصاص داشته‌اند (جماعه، ۸۹-۹۶). مقارن با همین ایام، خلیفه عباسی، الناصر (حک: ۵۷۵-۶۲۲ ق) نیز مدرسه‌ای در این شهر بنا کرد که گویا در قرن هفتم هجری تخریب شد (مهری کرکوک، ۴۹۱). مقریزی (*المواعظ و الاعتبار*، ۵۷/۶) به مدرسه‌ای در بلبیس اشاره کرده که به ناصرالدین بن بدیر عباسی منسوب بود. اگرچه وی از نوع آموزش‌های ارائه‌شده در این مدرسه سخنی نگفته، از آنجا که به بنای مدرسه‌ای مشابه توسط همین شخص در قاهره نیز اشاره کرده و اذعان داشته که به تدریس فقه شافعی اختصاص داشته است، می‌توان دریافت که مدرسه موردنظر مقریزی در بلبیس هم، متعلق به دانش‌آموختگان همین مذهب بوده باشد. وی که تاریخ بنای این مدرسه را به قرن هشتم هجری می‌رساند، از تخریب و ویرانی آن پس از یک دوره آبادانی کوتاه در ایام خود خبر داده که البته به علت این ویرانی اشاره‌ای نکرده است. در منابع، به نام شماری از مشاهیر دینی، علمی، و ادبی بلبیس یا مشاهیری که به‌طور موقت در بلبیس اقامت داشته‌اند، اشاره شده که بی‌گمان در تبیین موقعیت فرهنگی این شهر اهمیت قابل‌ملاحظه‌ای دارد؛ در میانه قرن سوم هجری، أباعمر بن وهب قرشی (د. ۲۷۰ ق)، از منکران حدیث، به مصر آمد و مدتی را در بلبیس درس گفت و عده‌ای را با خود همراه ساخت (ابن یونس، ۲/۲۲۸؛ ابن عساکر، ۲۰۸/۵۶). در اواخر قرن پنجم هجری، قاضی اشرف (د. ۶۲۴ ق)، که ادیبی فاضل، کتاب‌شناس، دانش‌دوست، و پدر ابوالحسن قفطی مورخ (د. ۶۴۶ ق) بود، عهده‌دار نظارت بر امور بلبیس و بخش‌های آن شد و مدتی را در این شهر اقامت گزید (یاقوت حموی، ۱۰۷/۲). ابن تغری بردی (۲۷۰/۹) از درگذشت فقیه شافعی مذهب، علامه کمال‌الدین زَمَلْکَانِی انصاری، قاضی‌القضات دمشق، در بلبیس خبر داده و تصریح کرده وی که در سال ۷۲۷ ق عازم مصر بود، در این شهر درگذشته است.

امام شیخ شرف‌الدین بوسیری (د. ۶۹۶ ق)، صاحب قصیده مشهور «البرده»، از جمله مشاهیر بلبیس است که در آغاز حیات علمی‌اش، متولی دیوان مالیات و ضرائب بلبیس بود، اما پس از مدتی، زهد پیشه کرد و از وظایف و امور دولتی کناره گرفت و به تصوف روی آورد. دیوان اشعار وی، موسوم به *الکواکب الدریة فی مدح خیر البریة*، در شأن و مدح پیامبر^(ص)، شهرت دارد (ابن‌عماد، ۷/۷۵۳؛ صفدی، ۳/۱۰۶؛ کتبی، ۳/۳۶۲).

ابوالعباس بلیسی، معروف به ابن کسا مصری (د. ۶۳۴ ق)، نیز از شاعران توانمند و پرآوازه بلیس بود که در شهرهای مختلف مصر، عراق، و خراسان سفر و با مدح شاهان صله دریافت می‌کرد و از این راه ثروت فراوان اندوخته بود (ابن‌عدیم، ۷۳۳/۲). مفضل بهنسی (د. ۶۷۵ ق) نیز از علمای نامدار شافعی بلیس در عصر ممالیک بود که تصدی امر قضا در این شهر و سایر مناطق شرقیه را بر عهده داشت (خصبک، ۱۱۴). اسماعیل بن ابراهیم بن محمد کنانی بلیسی (د. ۸۰۲ ق) یکی از قاضیان حنفی‌مذهب و فضلی بلیس است. قدس‌الأنوار، در تلخیص‌الأنساب رشاطی، و شرح‌التلقین در شرح اثر ابی‌البقاء در نحو، از جمله آثار وی است (زبیدی، ۳۰۷/۱). سخاوی (۱۱۴) نیز به نام وی و نیز برخی دیگر از علمای بلیس، از جمله فقیه شافعی، عمادالدین محمد بن اسحاق؛ شیخ ابوعبدالله بن نعمان، صاحب مصباح‌الظلام؛ و الزین عبدالکافی، پدر تقی‌الدین سبکی، اشاره کرده است. شیخ عبدالله شرقاوی (د. ۱۲۲۷ ق) و شیخ محمدبن سالم حنفی (د. ۱۱۸۱ ق) نیز از جمله مشاهیر و مبارزان ظلم‌ستیز بلیس در عصر عثمانی به شمار می‌روند که پیش‌تر به جایگاه آن‌ها در تحركات اعتراض‌آمیز کشاورزان بلیسی اشاره شد (خفاجی، ۲۴۵-۲۴۶، ۳۵۱/۲، ۳۴۶).

نتیجه

بلیس قدیم‌ترین کرسی ولایت شرقیه مصر است که در شمال شرقی قاهره واقع شده است و از جمله شهرهای کهن اسلامی به شمار می‌رود. نام این شهر در تورات، أرض‌جاشان ذکر شده و پیشینه باستانی‌اش به دوران فراعنه و بطالسه و نیز دوره انبیای بنی‌اسرائیل بازمی‌گردد. مطالعه تاریخ سیاسی بلیس، که در دوره اسلامی سرحد مصر و دروازه شام بود، نشان می‌دهد که این شهر به‌علت قرار گرفتن در این موقعیت استراتژیک، همواره محل تلاقی لشکریان مصر و سپاهیان مهاجم و در نتیجه، آوردگاه جنگ و نبرد بوده که بارها به تخریب و ویرانی شهر منجر شده است. مجاورت بلیس با شعبه‌ای از رود نیل موجب شده که این شهر از آب و هوای مناسبی برخوردار شود و از بستری مساعد برای رونق کشاورزی و دامداری بهره‌مند گردد. افزون بر این که در دوره اسلامی، قرار گرفتن این شهر و روستاهای تابع آن در مسیر کاروان‌های زیارتی و تجاری راه شام و حجاز، رونق و پویایی تجارت در این قصبه را به دنبال داشته که بر آبادانی این شهر می‌افزوده است. با این همه، بررسی مشاهیر بلیس و ابنیه برجای‌مانده از این شهر حاکی از آن است که این شهر به‌علت وقوع جنگ‌های

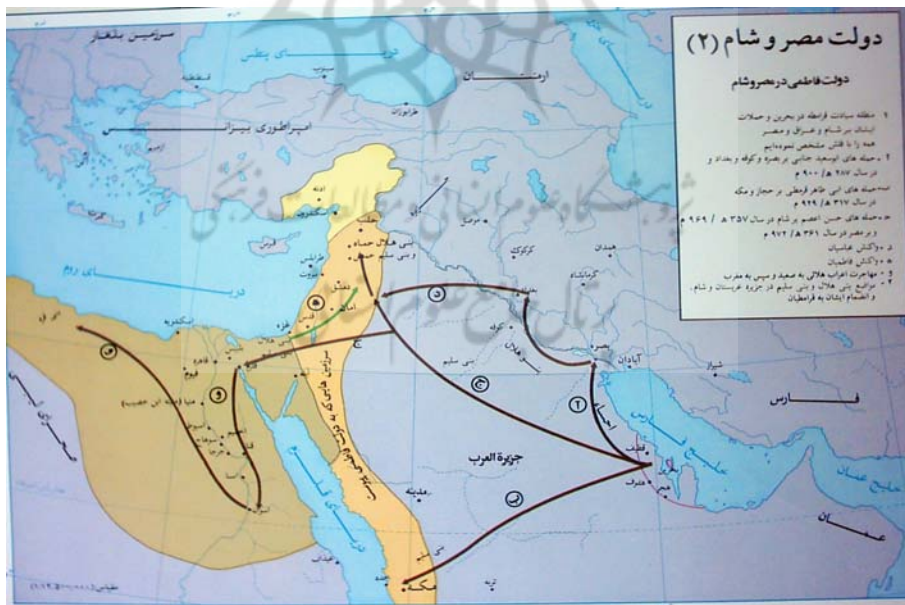
داخلی و خارجی و قرار گرفتن در محاصره‌های طولانی لشکریان مهاجم، نتوانسته است از رشد علمی و فرهنگی قابل‌ملاحظه‌ای برخوردار گردد و با وجود اینکه در نزدیکی شهر بزرگی چون قاهره واقع شده بوده، از پیشرفت‌های علمی و فرهنگی آن روزگار باز مانده است. در اوایل سده نوزدهم نیز با انتقال و جابجایی مرکز مدیریت اقلیم شرقیه به زقازیق، این شهر اهمیت سیاسی و نظامی خود را از دست داده و به شهر و شهرستانی از استان شرقیه مصر تبدیل شده است.



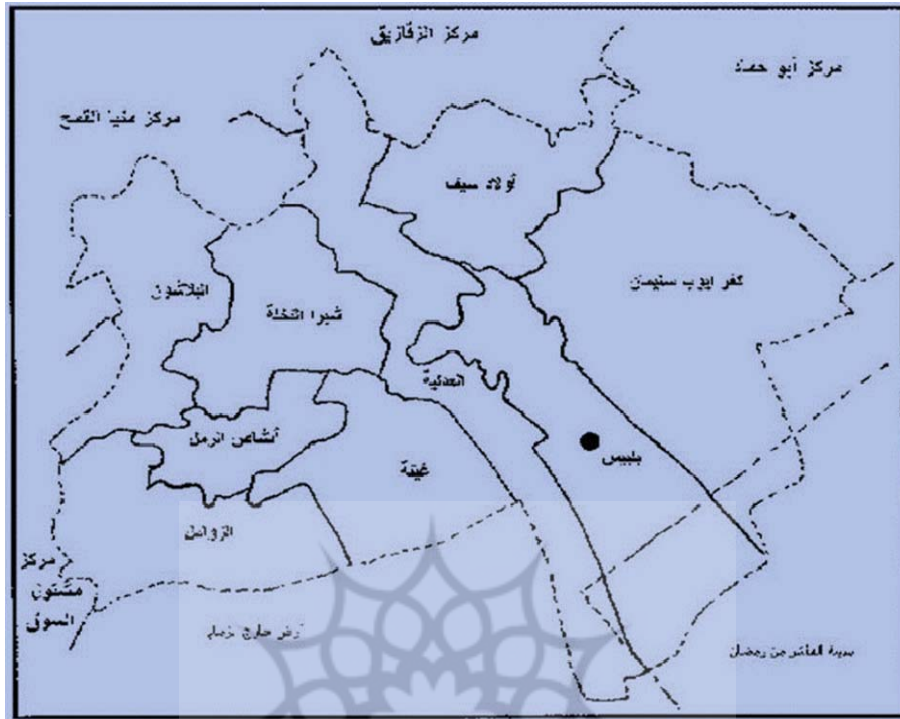
ارض جاسان (بلیس قدیم) در شمال منف و جنوب شرقی اسکندریه (دوره باستانی) (مغلوث، ۶۲).



بلیس (دوره اسلامی)؛ واقع در مرحله نخست فتح (مغلوث، ۳۸۶).



بلیس در عصر فاطمیان (مونس، ش ۱۴۲).



جغرافیای کنونی شهرستان بلبيس و توابع آن (برگرفته از wikipedia.org).

منابع

- ابن‌اخوه، ضیاء‌الدین محمد بن محمد، *معالم القرية في احكام الحسبة*، چاپ صدیق عیسی المطیعی و محمد محمود شعبان، قم: مکتبه الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۸ ق.
- ابن‌یاس، محمد بن احمد، *نزهة الامم في العجائب والحكم*، چاپ محمد عزب و محمد زینهم، قاهره: مکتبه المدبولی، چاپ اول، ۱۹۹۵.
- ابن بطوطه، شمس‌الدین محمد بن عبدالله الطنجی، *رحلة ابن بطوطه*، ترجمه محمدعلی موحد، تهران: آگه، چاپ اول، ۱۳۷۶ ش.
- ابن تغری بردی، یوسف، *النجوم الزاهرة في ملوك مصر والقاهرة*، چاپ جمال‌الدین شیال و دیگران، قاهره: وزارة الثقافة و الإرشاد القومية، چاپ اول، ۱۳۹۲ ق.
- ابن حوقل، محمد، *صورة الأرض*، بیروت: دارصادر، چاپ دوم، ۱۹۳۸ م.
- ابن خردادبه، عبیدالله بن عبدالله، *المسالك والممالك*، بیروت: دارصادر، چاپ اول، ۱۹۹۲.
- ابن خلدون، عبدالرحمن، *ديوان المبتدأ والخبر في تاريخ العرب والبربر و من عاصرهم من ذوی الشأن الأكبر*، چاپ خلیل شحاده، بیروت: دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۰۸ ق.

- ابن زيات، محمد بن ناصر، *الكواكب السيارة فى ترتيب الزيارة*، چاپ احمد تيمور، بيروت: مكتبة بيبليون، چاپ اول، ٢٠٠٩.
- ابن عبدالحق بغدادى، صفى الدين عبدالمؤمن، *مرصد الاطلاع على الأسماء الأمكنه و البقاع*، چاپ على محمد بجاوى، بيروت: دارالجيل، چاپ اول، ١٤١٢ ق.
- ابن عبدالحكم، عبدالرحمن بن عبدالله، *فتوح مصر و المغرب*، چاپ على محمد عمر، قاهره: مكتبة الثقافة الدينية، چاپ اول، ١٤١٥ ق.
- ابن عبرى، غريغوريوس الملطى، *تاريخ مختصر الدول*، چاپ انطون صالحانى اليسوعى، بيروت: دارالشرق و دار بيروت، ١٩٩٢.
- ابن عديم، كمال الدين عمر بن احمد بن ابى جراهه، *بغية الطلب فى تاريخ حلب*، چاپ سهيل زكار، بيروت: دارالفكر، چاپ اول، ١٤٠٨ ق.
- ابن عساكر، على بن حسين، *تاريخ مدينة دمشق*، چاپ على شيرى، بيروت: دارالفكر، چاپ اول، ١٤١٥ ق.
- ابن عماد حنبلى، شهاب الدين ابوالفلاح عبدالحى بن احمد، *شذرات الذهب فى أخبار من ذهب*، چاپ الأرنؤوط، دمشق - بيروت: دارابن كثير، چاپ اول، ١٤٠٦ ق.
- ابن طباطبا علوى اصفهانى، ابراهيم بن ناصر، *منتقلة الطالبية*، چاپ محمد مهدى خرسان، قم: المكتبة الحيدرية، چاپ اول، ١٣٧٧ ق.
- ابن فقيه، احمد بن محمد همذانى، *كتاب البلدان*، چاپ يوسف هادى، بيروت: عالم الكتب، چاپ اول، ١٤١٦ ق.
- ابن قلايسى، ابويعلى حمزة بن اسد، *تاريخ دمشق*، چاپ سهيل زكار، دمشق: دار حسان، چاپ اول، ١٤٠٣ ق.
- ابن كثير، ابوالفداء اسماعيل بن عمر، *البداية و النهاية*، بيروت: دارالفكر، ١٤٠٧ ق.
- ابن يونس، ابوسعيد عبدالرحمن صدفى، *تاريخ ابن يونس المصرى*، چاپ عبدالفتاح فتحى عبدالفتاح، بيروت: دارالكتب العلمية، چاپ اول، ١٤٢١ ق.
- ابوالفداء، اسماعيل بن على، *تقويم البلدان*، قاهره: مكتبة الثقافة الدينية، چاپ اول، ٢٠٠٧.
- ادريسى، محمد بن محمد، *نزهة المشتاق فى إختراق الآفاق*، بيروت: بى نا، چاپ اول، ١٤٠٩ ق.
- براقى، حسين، *تاريخ الكوفة*، چاپ سعيد راد رحيمى، بيروت: دار الضواء، چاپ اول، ١٤٠٧ ق.
- بروسوى، محمد بن على، *اوضح المسالك الى معرفة البلدان*، بيروت: دار الغرب الاسلامى، چاپ اول، ١٤٢٧ ق.
- بكرى، عبدالله بن عبدالعزيز، *معجم ما استعجم من أسماء البلاد و المواضع*، چاپ مصطفى سقا، بيروت: عالم الكتب، چاپ سوم، ١٤٠٣ ق.
- بكرى، عبدالله بن عبدالعزيز، *المسالك و الممالك*، چاپ آديان فان ليوفن و اندرى فيرى، بيروت: دار الغرب الاسلامى، چاپ اول، ١٩٩٢.

- تشنر، فرانتس و مقبول احمد، *تاریخچه جغرافیا در تمدن اسلامی*، ترجمه محمدحسن گنجی و عبدالحسین آذرنگ، تهران: بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۵ ش.
- تطیلی، بنیامین بن یونه، *رحلة بنیامین التطیلی*، تعریب عزرا حداد، چاپ عبدالرحمن عبدالله الشیخ، ابوظبی: المجمع الثقافی، چاپ اول، ۲۰۰۲.
- دمشقی، شمس‌الدین محمد بن ابی‌طالب انصاری، *نخبة الدهر فی عجائب البر و البحر*، ترجمه حمید طبیبیان، تهران: اساطیر، ۱۳۸۲ ش.
- ذهبی، شمس‌الدین محمد بن احمد، *تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر الاعلام*، چاپ عمر عبدالسلام تدمری، بی‌جا: بی‌نا، ۱۴۱۳ ق.
- زیبیدی، محمدمرتضی حسینی، *تاج العروس من جواهر القاموس*، چاپ علی هلالی و علی سیری، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۴ ق.
- زرکلی، خیرالدین، *الاعلام: قاموس تراجم لاشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربین و المستشرقین*، بیروت: دار العلم الملایین، چاپ هشتم، ۱۹۸۹.
- جماعه، بدرالدین، *آموزشنامه فرهنگ فرادھی و فراگیری در اسلام*، ترجمه و تحقیق محمد حسین ساکت، تهران: نشر نی، بی‌تا.
- چلی، اولیا، *الرحلة إلى مصر و السودان و الحبشه*، تعریب حسین مجیب المصری، قاهره: دارالافاق العربیة، چاپ اول، ۱۴۲۷ ق.
- حازمی، محمد بن موسی، *الأماكن او ما اتفق لفظه و افترق مسماه من الأمکنه*، بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا.
- حافظ ابرو، عبدالله بن لطف‌الله، *جغرافیای حافظ ابرو*، چاپ صادق سجادی، تهران: میراث مکتوب، چاپ اول، ۱۳۷۵ ش.
- حسنی، عبدالرحمن بن سعید، *قلائد الاجیاد فی ما اتفق فی التسمیة من البقاع و البلاد*، چاپ ولید عبدالله منیس، کویت: مرکز بحوث و الدراسات الكويتیة، چاپ اول، ۱۴۳۰ ق.
- خصبک، شاکر، *الجغرافیة عند العرب*، بیروت: المؤسسة العربیة لدراسات و النشر، چاپ اول، ۱۹۸۶.
- خفاجی، محمد عبدالمنعم، *الأزهر فی ألف عام*، بیروت: عالم الکتب، چاپ دوم، ۱۴۰۸ ق.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین، *تاریخ حبیب‌السیر*، تهران: خیام، ۱۳۸۰ ش.
- دانشنامه جهان اسلام*، «بلیس» (نوشتۀ حسین قرچانلو)، ج ۳، تهران: بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، ۱۳۷۶ ش.
- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*، مدخل «بلیس» (نوشتۀ پرویز امین)، ج ۱۲، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۵ ش.
- سखाوی، شمس‌الدین محمد، *بلدانیات*، چاپ حسام بن محمد القطن، ریاض: دارالعطاء، چاپ اول، ۱۴۲۲ ق.
- سखाوی حنفی، علی بن محمد، *تحفة الأحباب و بغیة الطلاب فی الخطط و المزارات و البقاع المبارکات*، قاهره: مکتبة کلیات الأزهریة، چاپ دوم، ۱۴۰۶ ق.

- سعیدیان، عبدالحسین، *دایرةالمعارف شهرهای جهان*، تهران: علم و زندگی، ۱۳۶۲ ش.
- سمعانی، ابوسعید عبدالکریم بن محمد التمیمی، *الانساب*، چاپ عبدالرحمن معلمی، حیدرآباد: دایرةالمعارف العثمانیة، ۱۳۸۲ ق.
- سیوطی، عبدالرحمن بن ابی‌بکر، *حسن المحاضرة فی أخبار مصر و القاهرة*، چاپ منصور خلیل عمران، بیروت: دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۸ ق.
- شهبازی، عبدالله، *آریستوکراسی و غرب جدید (زرسالاران یهودی و پارسی)*، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۳ ش.
- صفدی، صلاح‌الدین خلیل بن ایبک، *الوافی بالوفیات*، چاپ جمعی از محققان، بیروت: دارالنشر فرانز شتاینر، بی تا.
- طباطبایی تبریزی، محمدرضا، *هدایة الحجاج: سفرنامه مکة*، قم: نشر مورخ، چاپ اول، ۱۳۸۶ ش.
- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، *تاریخ الرسل و الامم و الملوک*، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دار التراث، ۱۳۸۷ ق.
- عبدری، محمد بن محمد، *رحلة العبدری*، چاپ علی ابراهیم کردی، دمشق: دار سعدالدین، چاپ دوم، ۱۴۲۵ ق.
- عبدالحمید، محمد، «بلیس؛ مدینة تاریخیة عمرها من عمر الأهرامات»، الامارات: *مجلة الاتحاد*، صص ۵-۱۷، ۲۰۱۰.
- عبداللطیف بغدادی، موفق‌الدین بن یوسف، *الإفادة و الإعتبار فی الأمور المشاهدة و الحوادث و المعاینة بأرض مصر*، تحقیق أحمد غسان سبانو، دمشق: دار قتیبة، چاپ اول، ۱۹۸۳.
- عتریس ابراهیم، محمد، *معجم البلدان العالم*، قاهره: مکتبه الآداب، چاپ اول، ۲۰۱۰.
- عقیقی بخشایشی، عبدالرحیم، «پیش‌درآمدی بر جغرافیای تاریخی اسلام»، *مکتب اسلام*، سال ۲۷، ش ۱، صص ۴۴-۵۰، ۱۳۶۶ ش.
- قدامة بن جعفر، ابوالفرج، *الخراج و صناعة الكتابة*، چاپ محمدحسین زبیدی، بغداد: دار الرشید للنشر، چاپ اول، ۱۹۸۱.
- قرچانلو، حسین، *جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی*، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، چاپ اول، ۱۳۸۰ ش.
- قزوینی، زکریا بن محمد بن محمود، *آثار البلاد و اخبار العباد*، بیروت: دار صادر، چاپ اول، ۱۹۹۸.
- قلقشندی، احمد بن عبدالله، *صبح الأعشى فی صناعة الإنشاء*، چاپ محمدحسین شمس‌الدین، بیروت: دار الکتب العلمیة، بی تا.
- کتبی، محمدین‌شاکر، *فوات الوفيات و الذیل علیها*، چاپ احسان عباس، بیروت: دار صادر، ۱۹۷۳.
- کندی، ابوعمر محمد بن یوسف، *کتاب الولاة و کتاب القضاة*، قاهره: دار الکتب الإسلامی، ۱۹۱۲.
- لسترینج، گای، *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، ترجمه محمود عرفان، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷ ش.

- ماهر محمد، سعاد، *مساجد مصر و أولیاءها الصالحون*، مصر: المجلس الأعلى للشئون الإسلامية، چاپ اول، ۱۴۰۴ ق.
- مغلوث، سامی بن عبدالله بن أحمد، *اطلس الاديان*، رياض: مكتبة الملك الفهد الوطنية اثناء النشر، چاپ اول، ۲۰۰۷.
- مقدسی، شمس‌الدين ابو عبدالله محمد، *أحسن التقاسيم في معرفة الأقاليم*، بيروت: دار صادر، بی تا.
- مقريزي، احمد بن علي، *المواعظ و الاعتبار في ذكر الخطط و الآثار*، چاپ آيمن فؤاد سيد، لندن: مؤسسة الفرقان لتراث الاسلامی، چاپ اول، ۲۰۰۲.
- همو، *رسائل المقريزي*، چاپ رمضان بدری و أحمد مصطفى قاسم، قاهره: دار الحديث، ۱۴۱۹ ق.
- مکی، محمد کاظم، *تمدن اسلامی در عصر عباسیان*، ترجمه محمد سپهری، تهران، سازمان مطالعه و تدوين کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، ۱۳۸۳ ش.
- مونس، حسين، *اطلس تاريخ الاسلام*، قاهره: الزهراء للاعلام العربي، ۱۴۰۷ ق.
- مهري کرکوکي، محمد، *رحلة مصر و السودان*، قاهره: مطبعة الهلال، چاپ اول، ۱۳۲۳ ق.
- نعیمی دمشقی، عبدالقادر بن محمد، *الدارس في تاريخ المدارس*، چاپ ابراهيم شمس‌الدين، بيروت: دار الكتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق.
- ياقوت حموی، ابو عبدالله شهاب‌الدين، *معجم البلدان*، بيروت: دار صادر، چاپ دوم، ۱۹۶۵.
- يعقوبی، ابن‌واضح، *تاريخ اليعقوبی*، بيروت، دار صادر، بی تا.
- همو، *البلدان*، چاپ محمد امين فضاوی، بيروت: دار الكتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۲۲ ق.
- Encyclopedia Britannica*, "Bilbays", Chicago, 2014.
- Encyclopedia Judaica*, "Bilbeis" (by Eliyahu Ashtor), London, second edition, 2008.
- Encyclopaedia of Islam* (EI2), "Bilbays" (by Gaston Wiet), Leiden-London, 1986.
- Kaegi, Walter E., "Egypt on the eve of the muslim conquest", *The Cambridge History of Egypt*, Cambridge University Press, 2008.
- Lewis, Bernard, "Egypt and Syria", *The Cambridge History of Islam*, 2008.
- Runciman, Steven, *A History of the Crusades*, London: Cambridge University Press, 1954.
- Stevenson Smith, William, *Ancient Egypt*, Boston, 1942.